

شرق

اسفندماه ۱۳۰۹

شوال ۱۳۴۹

گویندگان قدیم

ابوالمؤید بلخی

۲۵۱

دوره سلطنت سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر یکی از بزرگترین ادوار ادبیات ایران بوده است و نظیر این دوره از بسیاری گویندگان پارسی زبان کمتر در تاریخ ایران دیده میشود ولی مرور هزارسال از دور زمانه آثار آن زمان را از میان برده است و گاهی جسته جسته آثاری از سراینندگان و نویسندگان بزرگ آن عصر بدست می آید و اگر دقتی کامل در کتب شود مسلم می آید که در عصر سامانیان نزدیک بصد تن از بزرگان شعرا و محرزین در زبان پارسی بوده اند که از بعضی از ایشان ابیاتی برآکنده و از بعضی دیگر جزاسمی چیزی نمانده است، در میان این گویندگان بزرگ ابوالمؤید بلخی از حیث تنوع و کثرت آثار مقام مخصوصی دارد، در حق این ابوالمؤید بلخی تذکره نویسان کوتاهی بسیار کرده اند و بیک دوسطر قناعت ورزیده اند: محمد عوفی در لباب الالباب وی را جزو طبقه اول شعرا شمرده و در سلك شعرای آل سامان نام برده است و دیگر

چیزی بر آن نمیفزاید. مؤلف مجمع الفصحا وی را با ابوالمؤید روقی بخارائی شاعر همان عصر که اندکی پیش از او بوده است مشتبه کرده و در تذکرها جز دو بیت از اشعار او دیگر چیزی ثبت نکرده اند.

عصر زندگی او بر همه مجهول بوده و فقط بابهام تمام وی را از شعرای آل سامان دانسته اند ولی کتابی از او در کتابخانه آقای ملك الشعراء بهار در طهران موجودست بشر فارسی و آن کتابت مختصر شامل دو هزار بیت که آخر آن افتاده است و رسالتیست در عجایب بلدان که اصل آن از ابوالمؤید بوده و ظاهراً در قرن هفتم و در حدود سال ۶۱۳ مؤلفی دیگر الحاقاتی بر آن کرده و مطالبی از قرون بعد بر آن افزوده است ولی هر جا که کلمات ابوالمؤید بوده بهمان حال و بسبب شش قرن چهارم آن را باقی گذاشته است و بهمین جهت از سیاق عبارت همه جا می توان تشخیص داد که کدام قسمت آن از اصل کتاب بوده است. مقدمه این کتاب عیناً همان مقدمه اصلست و ابوالمؤید در آن می نویسد:

«چنین گوید ابوالمؤید بلخی رحمة الله علیه که مرا از طفلی هوس گردیدن عالم بود و از بازرگانان و مردم اهل بحث عجایب ها بشنیدم و آنچه در کتب خواندم جمله بنوشتم و جمع کردم و از بر پادشاه جهان امیر خراسان ملك مشرف ابوالقاسم نوح بن منصور مولی امیر المؤمنین تا او را از آن مطالعه مؤانست بود و حق نعمت او را گزارده باشم که بر من و عالمیان واجبست ، توفیق میسر باد»

ازین مقدمه دو نکته مهم در احوال ابوالمؤید برمی آید: نخست آنکه از کودکی سفرها کرده و گرد جهان گشته است. دوم آنکه وی معاصر بوده است با ابوالقاسم نوح بن منصور

هشتمین پادشاه سامانی که از ۳۶۶ تا ۳۸۷ پادشاهی کرده است و بنا برین از شعرای اواخر سامانیان و قریب بصر غزنویان بوده است و در همان زمانی می زیسته که کسائی مروزی و دقیقی هردو زنده بوده اند و بدین قرار باید وی را از سراینندگان نیمه دوم قرن چهارم دانست. ازین کتاب عجایب بلدان ابوالمؤید در کتاب « تاریخ سیستان » که قدیم ترین نسخه آن در کتابخانه آقای ملک الشعراء بهار در طهران موجودست چهار جای ذکری رفته و آن در آغاز کتاب در ذکر عجایب سیستانست : نخست يك جا گوید: ابوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بر و بحر گویند که اندر سیستان عجایب ها بوده است که هیچ جای چنان نیست ». اندکی پس از آن آورده است : « فصل دیگر اندر کتاب بلدان و منافع که کرده اند که ازهر شهری چه خیزد ، گفته اند که از سیستان زر آب ریز بر خیزد و ما را اصل آن معلوم نبود تا اکنون که ابوالمؤید گوید ». پس از آن گفته است : « دیگر ابوالمؤید بلخی گوید و اندر کتاب بن دهش گبرکان نیز باز گویند که اندر شارسن سیستان که بر که گرد گنبدست يك چشمه بوده است که از زمین همی بر آمد... » و سپس گوید : « ابوالمؤید دیگر همی گوید که اندر سیستان یکی کوهست که آنهمه خم آهنست ... »

ازینجا معلوم می شود که کتاب «عجایب بلدان» یا «عجایب بحر» و بره تألیف ابوالمؤید را در زمانهای قدیم کتابی معتبر می شمردند و مؤلفین تقه بدان استشهاد می کردند و شاید در زبان فارسی در آن زمان و مدتها بعد از آن همی نظیر بوده است .

این ابوالمؤید را بجز کتاب مزبور کتابی یا دو کتاب دیگر بتر فارسی بوده است که ظاهراً پیش از تألیف این کتاب برداشته است زیرا که در ترجمه بلخی از تاریخ طبری که سال ۲۵۲ صورت

گرفته و در زمان منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۶) پدر نوح بن منصور سابق‌الذکر بانجام رسیده است ابوعلی بلعمی در سرانجام کار جمشید می‌نویسد: «حدیث‌ها و اخبار ایشان بسیار است **ابوالمؤید بلخی شاهنامه بزرگ**». پس از آن امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر پسر فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس (۴۰۳ - ۴۲۰) از پادشاهان آل زیار در کتاب «قابوس‌نامه» که در ۴۷۵ تألیف شده خطاب پسر خویش گیلانشاه (متوفی در ۴۶۸) می‌نویسد: «ترا ای پسر تخمه و اصل بزرگست و از هر دو اصل کریم‌الطرفین و پیوسته ملوک جهانی، جدت‌ملک شمس‌المعالی قابوس بن و شمشیر که نیرۀ ارغش فرهادوندست و ارغش فرهادوند ملک گیلان بوده بروزگار کیخسرو و ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده...» (۱)، پس از آن در کتاب «مجمعل‌التواریخ» که بسال ۵۲۰ تألیف شده در مقدمه کتاب که مؤلف مأخذ تألیف خویش را ذکر می‌کند در جزو اسامی کتب دیگر می‌نویسد: «**نثر ابوالمؤید**»، سپس در تاریخ طبرستان تألیف محمد بن حسن بن اسفندیار که در حدود سال ۶۱۳ تألیف شده در ذکر منوچهر مسطورست: «چنانکه در شاهنامه‌های منظوم و مثنوی فردوسی و مؤیدی شرح داده شده وی انتقام جد خود ایرج را گرفت، پیش از آنکه فریدون از دنیا رحلت کند» از آن پس در کتاب «تاریخ سیستان» در آغاز کتاب که مؤلف از بنای سیستان سخن می‌راند یک‌جا از ابوالمؤید و تألیف او نام می‌برد و گوید: «**ابوالمؤید اندر کتاب گرشاسب گوید که چون کیخسرو و باذرآبادگان رفت و رستم‌دستان با وی بود...**» و در آن کتاب چند جا اسم «کتاب گرشاسب» و «گرشاسب‌نامه» مطلق آمده است و تصریح بنام ابوالمؤید فقط در همین موضع است.

بهر حال ازین بیانات مؤلفینی که همه ثقه و معتبر بوده اند مسلم می شود که ابوالمؤید کتابی دیگر داشته است که قطعاً بنثر بوده و شاید اسم آن کتاب «شاهنامه» بوده است و قسمتی معتنابه از آن در شرح سلطنت گرشاسب بوده و آنرا «کتاب گرشاسب» یا «گرشاسب نامه» خوانده اند یا اینکه او را درین زمینه دو کتاب جداگانه بوده است یکی باسم «شاهنامه» و دیگری باسم «کتاب گرشاسب» یا «گرشاسب نامه». در هر صورت شاهنامه ابوالمؤید قطعاً پیش از سال ۳۵۲ که زمان اختتام ترجمه بلعمی باشد تدوین یافته است زیرا که بلعمی در کتاب خود از آن ذکر میکند و نیز از گفته ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان برمی آید که این ابوالمؤید به «مؤیدی» هم معروف بوده است و شاید مؤیدی تخلص او در شعر یاناسب وی بوده است. این ابوالمؤید مؤیدی بلخی در شعر فارسی نیز استاد بوده است و منظومه‌ای داشته است در داستان یوسف و زلیخا زیرا که فردوسی طوسی امام شعرای ایران در مقدمه یوسف و زلیخای خویش (۱) گوید:

مر این قصه را پارسی کرده‌اند	بدو در معانی بگسترده اند
باندازه دانش و طبع خویش	نه کمتر از آن گفته اند و نه بیش
دو شاعر که این قصه را گفته‌اند	بهر جای معروف و ننهفته اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود	بدانش همی خویشتن را ستود
نخست او بدین درس سخن بافته است	بگفته است چونانکه دریافته است
پس از وی سخن باف این داستان	یکی مرد بد خو بروی و جوان
نهاده و را بختیاری لقب	گشادی بر اشعار هر جای لب

ازینجا مسلم می شود که ابوالمؤید پیش از بختیازی و پیش از فردوسی قصه یوسف و زلیخا را نظم کرده است .
از شعر فارسی ابوالمؤید این دو بیت را در تذکره هائیت کرده اند :

انگشت را ز خون دل من زند خضاب کفی کزو بلای تن و جان هر کسست
عنا بوسیم اگر نبودمان روا بود عناب بر سبیکه (۱) سیمین اوبست
گذشته ازین دو بیت در فرهنگهای فارسی تا جائی که تاکنون فراهم شده است هفده بیت او را بشاهد معانی لغات ضبط کرده اند و برای اینکه آن اشعار جائی گرد آید درین اوراق ثبت افتاد :

صفرای مرا سود ندارد نلکا (۲) در دسر من کجا شناسد علکا (۳)
سوگند خورم بهر چه هستم ملکا کز عشق تو بگداخته ام چون کلکا (۴)

۲۵۶

میغ [۵] مانند پنبه است همی بازنداف (۶)
هست سد کیس (۷) درونه (۸) که درو پنبه زنت

ملول مردم کالوس (۹) بوی محل باشد مکن نگارا این خو و طبع را بگذار

- (۱) پاره نقره گداخته و جز آن باشد
- (۲) نلک آلوی کوهی باشد
- (۳) علك هر صفتی را گویند که بتوان خایید
- (۴) کلک بمعنی آفتدان گلین و مغالین باشد
- (۵) میغ بمعنی ابرست .
- (۶) معنی زنداف معلوم نشد و چون زنت در ابمنی آتش زنه ضبط کرده اند دید زنتاف هم ترکیبی ازین کلمه باشد چنانکه معنی شعر حکم می کند
- (۷) سد کیس بمعنی قوس و قزح باشد
- (۸) درونه گمان سلاجی باشد
- (۹) کالوس معنی ابله است

از آبنوس دری اندر و فراشته بود بجای آهن سیمین همه بش (۱) و مسمار
شکوفه همچو شکاف (۲) است و منغ دیا باف

مه و خورست همانا بیاغ در صراف

نباشد بس عجب از بختم ارعود شود در دست من مانند خنجك (۳)

بسا کسا که ندیم حریره و بره است و بس کسست که سیری نیابد از ملکی (۴)

چون بر آهن جیدن [۵] تیغش بدید در تن شیر ژیان شد زهره آب

در پژوهیدن (۶) اسرار علوم شوی از کاهلی آخر محروم

دلیری که ترسد ز پیکار شیر زن زاج (۷) خوانش و خوانش دلیر

بیزم اندرون ابر بخشنده بود برزم اندرون شیر غرنده بود

هشیار و دلیر و سخت گوشت پر خاشخروست و جان فروشته

بینیش اگر گاه زر کاشتن [۸] زبینی ز دولت دگر کاشتن (۹)

روز کجی های درون صاف باش راست گرای ره انصاف باش

دل نداشت (۱۰) پر زخون باشد ساغر عیش او ننگون باشد

در نکوهیدن کسان دارد صد زبان و بهیب خویش اخرس (۱۱)

ازین نوزده بیت که از اشعار ابولمؤید مانده است ابیات ۱۳

(۱) بش آن چیز است که درین زمان چفت گویند

(۲) شکاف ابریشم بر کلافه زده باشد

(۳) خاری باشد که بتازی، شیخ، خوانند

(۴) ملك دانه ای باشد مانند ماش و عدس

(۵) آهن جیدن بمعنی کشیدن و آختن باشد

(۶) پژوهیدن بمعنی جستجو کردنست

(۷) زاج بمعنی زن نوزائیده است تا هفت روز

(۸) کاشتن اول بمعنی زراعت کردن

(۹) کاشتن دوم بمعنی بازگشتن باشد

(۱۰) نداشت بمعنی مفلس و بی چیز باشد

(۱۱) اخرس بمعنی گنک باشد

و ۱۲ و ۱۳ از مثنوی بوده است بجز مقارب و بیت ۱۴ از مثنوی دیگر از بحر هزج و بیت ۱۷ از مثنوی بحر سریع و بیت ۱۸ از مثنوی دیگر بحر خفیف می باشد ، ازین قرار قطع است که ابوالمؤید مثنویات سروده است و شاید منظومه یوسف و زلیخای او یکی ازین مثنویات بوده باشد و چون فردوسی بحر مقارب را برای یوسف و زلیخای خویش اختیار کرده است شاید بتوان فرض کرد که یوسف و زلیخای ابوالمؤید نیز بحر تقارب بوده و درین صورت سه بیت از آن منظومه بما رسیده است که ابیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ باشد و ازین سه بیت نیز پیداست که از داستانی بوده است .

سعید نفیسی

غزلی از خسروانی

(ابوطاهر طیب بن محمد خسروانی خراسانی شاعر معروف قرن چهارم)

شب وصال تو چون باد بی وصال بود	غم فراق تو گویی هزار سال بود
شب دواز و غمان دواز و جنگ دواز	درین سه کار بگو تا مرا چه حال بود
بسا شبها که فراق ترا ندیم شدم	امید آنکه مگر با تو ام وصال بود
خیال تو همه شب زی من آید ای عجبی	روان من همه شب خادم خیال بود
مرا ز خال سه بوسه تو وعده کرده بدی	بیای تا بد هم پیش کت و بال بود
سیاه چشما ما ها من این ندانستم	که ماه چارده را غمزه از غزال بود
ترا مطیعم نامردمی مکن صنما	زخو برو یان نامردمی محال بود
مگر بنامه عشق اندرون بخوانده ای	که خون داشدگان پیش تو حلال بود
طمع بجان کنی و خیره قیل قال کنی	چو جان و دل بتو دادم چه قیل و قال بود
وفای و مردمی امروز کن که دسترسست	بود که فردا این حال را زوال بود

از سفینه ای بخط تقی الدین اوجیهی مؤلف تذکره خلاصه الافکار